

به انگیزه انتشار ترجمه «رساله منطقی – فلسفی ویتگنشتاین» کارنامه و بایسته‌های ترجمه آثار فلسفی در ایران در گفت‌وگوی اینبا با سروش دباغ

منبع: خبرگزاری کتاب ایران، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۳/۵/۱

به بهانه انتشار ترجمه «رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین»، با دکتر سروش دباغ به گفت‌وگو نشستیم. نگاهی به سیر ترجمه آثار فلسفی در ایران به‌ویژه با رویکردی به حوزه متون فلسفه تحلیلی، بایدها و نبایدهای ترجمه در متون تخصصی فلسفی، نقش نقد در پیشبرد فرهنگ ترجمه و ... برخی از موضوعهای این گفت‌وگو بود.

خبرگزاری کتاب ایران (اینبا)، لعیبا در فشه: مرکب ترجمه متون فلسفی در ایران در مقطع تاریخ معاصر – که طبق تقسیم‌بندی کارشناسان حدوداً از مشروطه تا امروز را شامل می‌شود – مسیر پرپیچ و خمی را پشت سر گذاشته و صرف نظر از این که این مسیر در کدام یک از مقاطع تاریخی به دست حاکمان، هموار یا ناهموار گشته است، ما امروز وارث مجموعه‌ای از متون ترجمه‌ای هستیم که با آزمون‌ها و خطاها و دشواری‌های بسیار فراهم آمده‌اند. هر چند این آرزوی دیرینه که روزی در عرصه‌های علمی و به‌ویژه در حوزه علوم انسانی به آن اندازه از تولید فکر دست یابیم که بی‌نیاز از ترجمه شویم همچنان به قوت خود باقی است اما به هر حال نمی‌توان با قائل شدن مرز جغرافیایی برای دستاوردهای فکری بشر، به کلی بر روی آنها دیده فرو بست.

ایده راه‌اندازی نهضت ترجمه که طی یک سال گذشته از سوی مدیران فرهنگی دولت تدبیر و امید مطرح شده، به اهالی فرهنگ و قلم این امیدواری را داده که در آینده‌ای نزدیک تحرکاتی جدی را به منظور سر و سامان دادن به این حوزه شاهد باشند. خبرگزاری کتاب ایران (اینبا) نیز به عنوان یکی از رسانه‌های تخصصی حوزه کتاب به سهم خود بر آن شد تا در گفت‌وگویی با دکتر سروش دباغ به عنوان یکی از فعالان حوزه فلسفه به ارزیابی و مرور کارنامه ترجمه‌ای کشورمان در یکی-دو دهه اخیر بپردازد.

سروش دباغ که فارغ‌التحصیل دکترای داروسازی و همچنین دکترای فلسفه اخلاق با گرایش تحلیلی است علاوه بر کار تدریس؛ ترجمه و تالیف چندین کتاب را در کارنامه علمی‌اش ثبت کرده که از آن جمله می‌توان به ترجمه «رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین» اشاره کرد که به زودی از سوی انتشارات هرمس روانه بازار کتاب خواهد شد. از دیگر آثار او علاوه بر ترجمه مقالاتی در حوزه فلسفه دین، می‌توان به آثاری از جمله «سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین»، «امر اخلاقی، امر متعالی»، «عام و خاص در اخلاق»، «درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق»، «زبان و تصویر جهان»، «ترنم موزون حزن» و ... اشاره کرد. همچنین جدیدترین کتاب او با عنوان «در سپهر سپهری» که حاوی مقالات او در حوزه سپهری‌پژوهی است به تازگی از سوی نشر «نگاه معاصر» روانه بازار کتاب شده است. نگاهی به سیر ترجمه آثار فلسفی در ایران به‌ویژه با رویکردی به حوزه متون فلسفه تحلیلی، بایدها و نبایدهای ترجمه در متون تخصصی فلسفی، نقش نقد در پیشبرد فرهنگ ترجمه و ... برخی از موضوعهایی بود که در باره‌شان با او به گفت‌وگو نشستیم.

به عنوان مقدمه ابتدا بفرمایید سیر ترجمه آثار فلسفی را در ایران طی یکی - دو دهه گذشته چه در حوزه متون کلاسیک و چه فلسفه‌های جدید چگونه ارزیابی می‌کنید؟
منظورتان از متون کلاسیک دقیقاً چیست؟

منظورم آثار مربوط به قبل از دکارت و پیش از عصر روشنگری است.

فکر می‌کنم ابتدا باید از اثر کلاسیک تعیین مراد کنیم، بدین معنا که وقتی شما از دکارت به مثابه سلسله‌جنبان و یکی از مهم‌ترین نمایندگان فلسفه عصر روشنگری یا عصر جدید نام می‌برید باید در نظر داشته‌باشید پاره‌ای از آثار فلسفی که در این چهار قرن نیز تولید شده اکنون در زمره آثار کلاسیک‌اند؛ یعنی آثار فیلسوفانی که صاحب ایده‌اند و مکتب فلسفی‌ای را بنیان نهاده‌اند؛ فکر می‌کنم همه این کتاب‌ها را می‌شود آثار کلاسیک نام نهاد. به تعبیری، آثاری که در سنت فلسفی، کلاسیک شده‌اند فی‌المثل آثار لاک، هابز، بارکلی، هیوم، هگل و در قرن بیستم هایدگر، لویناس و دیگرانی که در زمره فیلسوفان صاحب مکتب‌اند. در سنت فلسفه تحلیلی نیز ما فرگه، راسل، مور، ویتگنشتاین و برخی از اعضای حلقه وین نظیر کارنپ را داریم که در زمره فیلسوفانی‌اند که آثارشان کلاسیک شده است.

به این ترتیب اگر آثار دوره رنسانس به بعد یا پس از دکارت را مد نظر قرار دهیم می‌توان گفت آثار مهمی از جمله برخی از آثار کلاسیک هایدگر - خصوصاً در دهه اخیر - به فارسی برگردانده شده‌اند. همچنین از آثار جان استوارت میل و ویتگنشتاین ترجمه‌هایی صورت گرفته است. من هم توفیق داشتم «رساله منطقی-فلسفی» را برای بار سوم ترجمه کنم. کانت هم پاره‌ای از آثارش ترجمه شده‌اند؛ ترجمه ادیب سلطانی از «نقد عقل محض» کانت - به‌رغم دقتی که دارد - به سبب زبان نامتعارفی که دارد، میان اهالی فلسفه چندان جایی باز نکرده؛ «نقد عقل عملی» کانت هم ترجمه شده؛ برخی درسگفتارهای او توسط منوچهر صانعی دره‌بیدی به فارسی برگردانده شده؛ غلامعلی حدادعادل نیز «تمهیدات» را ترجمه کرده است. در سنت فلسفه قاره‌ای هم شاهدیم که مترجم توانمندی چون داریوش آشوری آثار نیچه را به زبان فارسی برگردانده است. با مد نظر قرار دادن موارد فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که برخی از آثار کلاسیکی که در چهار قرن اخیر در قلمرو فلسفه غرب منتشر شده و امروزه در زمره آثار کلاسیک قلمداد می‌شوند به فارسی برگردانده شده‌اند؛ خوشبختانه برخی از این ترجمه‌ها کاملاً قابل استفاده‌اند. از کتاب «هستی و زمان» هایدگر سه ترجمه در بازار موجود است؛ ترجمه سیاوش جمادی، محمد نوالی و عبدالکریم رشیدیان؛ در سنت تحلیلی هم کارهایی صورت گرفته فی‌المثل اثری کلاسیک از کریکی تحت عنوان «نامگذاری و ضرورت» با ترجمه کاوه لاجوردی به فارسی برگردانده شده. پس هنگامی که واژه کلاسیک را به کار می‌بریم، گاه مراد به لحاظ زمانی است یعنی دوران پیش از رنسانس؛ گاه مراد آثاری است که در زمره آثار کلاسیک و مهم به حساب می‌آیند و کثیری از فلسفه‌پژوهان، این آثار را در زمره آثار کلاسیک قلمداد می‌کنند. در قرن بیستم، آثاری چون «رساله منطقی-فلسفی» و «پژوهش‌های فلسفی» ویتگنشتاین و «هستی و زمان» هایدگر در زمره آثار کلاسیک‌اند که هر سه به فارسی ترجمه شده‌اند.

خوشبختانه در حوزه فلسفه تحلیلی که حوزه کاری من است آثار خوبی ترجمه شده؛ مثلاً چند اثر به قلم مرحوم سهراب علوی‌نیا ترجمه شده است؛ از جمله کتاب «ماهیت بشر از دیدگاه ویتگنشتاین» اثر پیتر هکر و نیز کتاب «درآمدی به رساله ویتگنشتاین»، نوشته هاورد ماونس. همچنین مالک حسینی که چند اثر از آثار کلاسیک ویتگنشتاین را به فارسی برگردانده است؛ یکی «در باب یقین» است و دیگری «برگه‌ها» که هر دو در زمره آثار مهم ویتگنشتاین‌اند، به‌ویژه «در باب یقین» که کار مهمی است و پس از «رساله منطقی-فلسفی» و «پژوهش‌های فلسفی» مهمترین اثر فلسفی ویتگنشتاین است.

در باب فلسفه کلاسیک به لحاظ زمانی یعنی پیشارنسانس هم آثار افلاطون و ارسطو ترجمه شده که مشخصاً مرحوم محمدحسن لطفی در این باب خیلی زحمت کشیده‌اند. اکنون در مقام قیاس نیستم اما آن چه می‌توانم بگویم این است که ترجمه‌های خوبی از آثار کلاسیک فلسفی پس از رنسانس بدین سو، همچنین آثاری که درباره این آثار کلاسیک نوشته شده، صورت گرفته است.

حالا اگر حوزه موضوعی را قدری تخصیص بدهیم، آثاری را که مشخصاً در حوزه فلسفه تحلیلی – غیر از ویتگنشتاین – ترجمه شده‌اند، چگونه می‌بینید؟

در باب فلسفه تحلیلی، در حوزه فلسفه علم کارهای خوبی صورت گرفته مثلاً آثار پوپر ترجمه شده که عموماً هم توسط اهلش صورت گرفته است. علی‌پایا چند کتاب ترجمه کرده از جمله «درس این قرن» و «اسطوره چارچوب». همچنین حسین کمالی با ویراستاری عبدالکریم سروش «منطق اکتشاف علمی» را ترجمه کرده. فارغ‌التحصیلان جدید فلسفه علم هم که به کشور بازگشته‌اند، آثاری در این قلمرو ترجمه کرده‌اند.

اخیراً در حوزه فلسفه دین هم مقالات خوبی منتشر شده. نشریات «کیان» و «نقد و نظر» در این باب پیشرو بودند. در دهه هفتاد آثار خوبی از الوین پلنتینگا، ویلیام آلستون و دیگر فیلسوفان دین ترجمه شد که بعدها هم به خاطر اقبالی که مشخصاً در دهه هفتاد از این سنت فلسفی شد، افزون بر مقالات، کتاب‌های چندی نظیر «عقل و اعتقاد دینی» به فارسی برگردانده شد. جان هیک، فیلسوف دین نامبردار معاصر نیز در ایران مورد اقبال بوده و تا کنون آثاری چون «درآمدی بر فلسفه دین» و «بعد پنجم» او به فارسی برگردانده شده. خبر دارم یکی از آثار مهم هیک یعنی Interpretation of Religion An نیز در حال ترجمه است و تا جایی که می‌دانم هنوز منتشر نشده است.

از فلسفه دین که بگذریم، در حوزه فلسفه اخلاق تحلیلی نیز خوشبختانه آثاری چند منتشر شده، نظیر کتاب ادوارد مور که در زمره آثار کلاسیک در این حوزه است، همچنین کتاب‌های مقدماتی خوب و رهگشایی نظیر آثار ویلیام فرانکنا، ارنست گنسلر، دیوید مک ناتون و مری وارناک.

این که گفته می‌شود وظیفه مترجم این است که متن را فهم‌پذیر کند، این فهم‌پذیر کردن متن مخصوصاً در سنت فلسفه تحلیلی با توجه به تأکیدی که فیلسوفان تحلیلی بر وضوح و روشنی گفتار دارند، چگونه مصداق پیدا می‌کند؟

می‌توان معادل‌های مناسب و رسایی برای اصطلاحات فلسفی پیدا کرد. رفته‌رفته با به کار بستن این معادل‌های دقیق در قالب جملات درست ساخت زبان مادری، این واژگان ورز پیدا می‌کنند و برای کاربر زبان فارسی مانوس‌تر می‌شوند. در برخی از موارد هم نمی‌توان معادل خوبی که افاده معنا کند، یافت. در این صورت چاره‌ای نیست جز این که اصطلاحات اصلی به کار برده شود. به عنوان مثال، در ترجمه خویش از «رساله منطقی-فلسفی»، خیلی تأمل کردم برای metaphysical subject چه معادلی بگذارم. با دوستان و همکاران نیز در این باب رایزنی کردم. نهایتاً به این نتیجه رسیدم که معادلی بهتر از «سوژه متافیزیکی» برای آن نمی‌یابم. فی‌المثل اگر برای «متافیزیک» معادل «مابعدالطبیعه» را بگذاریم به هیچ وجه، معنای این واژه را منتقل نمی‌کند. برای واژه «سوژه» نیز با عنایت به این امر که ویتگنشتاین در دل سنت کانتی استعلایی (transcendental) در حال تفلسف است، به کار گرفتن هر معادلی جز سوژه در زبان فارسی، چنانکه باید، افاده معنا نمی‌کند. تصور می‌کنم برای برخی از واژگان و اصطلاحات فلسفی نظیر «سوژه متافیزیکی» نباید در پی این باشیم تا به هر قیمت، معادلی بسازیم. اما باید به هوش باشیم که چه این اصطلاحات و چه اصطلاحاتی را که برای آنها معادل فارسی رسا و رهگشا می‌سازیم، در قالب جملات درست ساخت فارسی به کار ببریم تا رفته‌رفته ذخیره واژگانی فلسفی ما در زبان مادری، پرورده و غنی شود.

این که یادآوری کردم در سنت فلسفه تحلیلی بر وضوح و روشنی گفتار تاکید می‌شود منظورم به نقدی است که آنها همواره به فیلسوفان قاره‌ای دارند مبنی بر این که آنها بیش از حد دچار لفاظی و بازی‌ها و گره‌های زبانی شده‌اند. پرسش دقیقاً این است که: آیا در مقام ترجمه می‌توانیم بگوییم که ترجمه آثار فلسفه تحلیلی از این حیث ساده‌تر از آثار حوزه قاره‌ای است؟ برای مثال آیا می‌توانیم بگوییم ترجمه «رساله منطقی-فلسفی» ویتگنشتاین در مقایسه با «هستی و زمان» هایدگر کار ساده‌تری است؟

ویتگنشتاین از این حیث مثال خوبی نیست، چون نثر او هم قدری شاعرانه و پوئیک است و ترجمه نوشته‌های او کار ساده‌ای نیست. ویتگنشتاین به قول برخی از مفسران گزین‌نویسی (aphorism) پیشه کرده، مثل آثار نیچه. از این رو ترجمه نوشته‌هایش کار ساده‌ای نیست. ویتگنشتاین فیلسوفی است که هم از شوپنهاور و سنت آلمانی-تاریخی نسب می‌برد؛ هم با نوشته‌های راسل و فرگه آشناست و هم اصطلاحات فنی منطقی و فلسفی در نوشته‌هایش به کار می‌برد. به همین جهت باید در ترجمه آثار او دقت زیادی کرد. اما اگر شما آثار دیگر فیلسوفان تحلیلی در نیمه دوم قرن بیستم نظیر کریپکی و دنسی را ببینید، می‌توان گفت که روشن‌تر می‌نویسند. به هر حال ترجمه متون فلسفه تحلیلی به زبانی که برای مخاطب فارسی‌زبان قابل فهم باشد، مسبوق به تسلط زیاد بر مضامین و ادبیات بحث است. به تعبیر دیگر، در هر صورت فکر نمی‌کنم ترجمه خوب کار ساده‌ای باشد، چه در سنت تحلیلی و چه در سنت قاره‌ای. نباید کار را اصلاً سهل گرفت؛ البته در این مسیر نقش ویراستاران را هم نباید نادیده گرفت. مترجم باید دائماً فکر کند و از متن فاصله بگیرد و هنگام نوشتن جملات خود به زبان فارسی، باید متن انگلیسی یا آلمانی را کنار بگذارد و فرض کند با عنایت به مضمون و محتوای جمله، در حال خلق متن در زبان فارسی است. باید ببیند در آن صورت آن جمله چگونه نوشته می‌شد. اگر اینچنین عمل کند، متن بوی ترجمه نخواهد داد. مترجمان زبردستی مثل آشوری، خرمشاهی و فولادوند، بر اثر ممارست و همچنین ذوق زبانی‌ای که دارند، ترجمه‌های درخشانی در زبان فارسی خلق کرده‌اند.

متون فلسفه تحلیلی تا چه حد راه به تفسیر و تاویل می‌دهند؟

به نظرم راه می‌دهند؛ تا کنون هم همین طور بوده است. مثلاً «رساله منطقی-فلسفی»، در ادبیات ویتگنشتاین پژوهی تا کنون به سه نحو خوانده شده است.

منظورم این است که دو اثر ترجمه‌ای تا چه حد ممکن است متفاوت از کار دربیابند به این معنا که نگاه شخصی

مترجم یا تفسیر و تاویل شخصی مترجم به آنها راه پیدا کند؟

اثر مورد نظر می‌تواند به انحاء گوناگون ترجمه شود و نگرش و منظر مترجم، به هر حال در کار ترجمه ریزش پیدا می‌کند. خوب است عرایضم را با ذکر مثالی روشن کنم. اگر تصور می‌کردم دو ترجمه‌ای که از «رساله منطقی-فلسفی» در زبان فارسی موجود است، کفایت می‌کند، ترجمه سوم را انجام نمی‌دادم. ترجمه ادیب سلطانی خیلی دقیق است اما چندان روان و خوشخوان نیست. ایشان در ترجمه خود از واژگان نامانوس و مهجور استفاده کرده‌اند. مثلاً برای (contradiction تناقض)، معادل «آخشیج گویی» گذاشته شده است. این معادل‌های فلسفی تا کنون در میان اهالی فارسی‌زبان فلسفه جا نیفتاده است. در ترجمه مرحوم عبادیان نیز برخی اغلاط مفهومی راه پیدا کرده است. ترجمه، مبتنی بر فهم و درک مترجم از متن است و ترجمه موجه و رهگشا مسبوق به آشنایی با مضامین و مفاهیم محوری متن مورد نظر. در عین حال، وقتی مترجم در حال ترجمه بازآفرینی متنی در زبان مقصد است، باید تمام همت خویش را به کار گیرد تا متنی وفادار به روح متن اصلی تولید کند.

در کشور ما همواره نقدی مطرح بوده مبنی بر این که ما بیش از آن که به خود فلسفه پردازیم به تاریخ فلسفه پرداخته‌ایم، به نظر شما آیا این نقد را به حوزه ترجمه نیز می‌توان وارد دانست به این معنا که بگوییم ما در حوزه ترجمه هم بیشتر به روایتی تاریخی از فلسفه پرداخته‌ایم؟

تصور می‌کنم با انتشار آثار کلاسیک در این باب قدری جلوتر رفته‌ایم. در عین حال، بر این باورم که جای انتشار آثار تالیفی در فلسفه - اعم از فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره‌ای - همچنان خالی است، هر چند انصافاً کارهای خوبی به‌ویژه در این ده سال اخیر منتشر شده. به هر حال این امور به ما کمک می‌کند به تعبیر شما از روایت تاریخی صرف فلسفه فاصله بگیریم. در مغرب‌زمین تا جایی که من دیده‌ام، در حالی که به تاریخ فلسفه اهمیت می‌دهند اما مباحث فلسفی، هنگام تدریس به صورت موضوعی پی گرفته می‌شود و فی‌المثل در یک ترم تحصیلی نظرات لاک، بارکلی و هیوم درباره معرفت و چگونگی پیدایی آن واکاوی و به تفصیل به بحث گذاشته می‌شود. در کشور ما خصوصاً در دهه‌های پیشین - در یک دهه اخیر خوشبختانه تفاوت‌هایی از این حیث پیدا شده - بیشتر بر تاریخ فلسفه انگشت تاکید نهاده شده، بیشتر به سبب تلقی هگلی از فلسفه که هم‌عنان است با لف و نشر ایده‌ها در طول تاریخ. از این رو به نزد برخی از اهالی اندیشه و فلسفه دیار ما، تاریخ فلسفه تا حد زیادی برجسته شده است.

فکر می‌کنید کسی که به ترجمه متون تخصصی فلسفه می‌پردازد آیا لزوماً باید فلسفه‌دان هم باشد یا صرف تبحر داشتن در زبان کفایت می‌کند؟ در کار ترجمه، کدام یک از این دو در اولویت است؟

ملاحظه‌ای که خصوصاً در باب متون فلسفی تخصصی باید پیش چشم ما باشد این است که این آثار را نباید کسی که تنها با زبان انگلیسی آشناست ترجمه کند. بهتر است که این کتاب‌ها را یک اهل فن و کسی که در این حوزه کار کرده، تحصیل کرده و با مباحث فلسفی آشنایی دست‌اولی دارد، ترجمه کند؛ به این ترتیب محصول کار ماندگارتر می‌شود. برای مثال کتاب «رساله منطقی - فلسفی» را در نظر بگیرید. بار نخست مرحوم عبادیان آن را ترجمه کردند؛ با این که ایشان فلسفه‌پیشه بودند اما با سنت تحلیلی آشنا نبودند و به همین جهت برخی اشتباهات مفهومی در ترجمه ایشان راه پیدا کرده است. فی‌المثل ایشان واژه Object را «موضوع» ترجمه کرده‌اند، در حالی که مفاهیم object و state of affairs در «رساله منطقی - فلسفی» «بار انتولوژیک» دارند. از این رو باید object را «شیء» ترجمه کرد. به همین جهت فکر می‌کنم چه وقتی کسی می‌خواهد فلسفه کانت ترجمه کند چه فلسفه هایدگر - و خصوصاً در ترجمه متون کلاسیک - باید پشتوانه فلسفی هم داشته باشد. ترجمه «پژوهش‌های فلسفی» کار مرحوم فریدون فاطمی هم از این حیث خالی از خلل نیست با این که متن به لحاظ فارسی نسبتاً روان است اما خطاهایی در آن راه یافته به این سبب که ایشان با فلسفه تحلیلی عموماً و فلسفه ویتگنشتاین خصوصاً آشنایی چندانی نداشتند و فقط یک مترجم حرفه‌ای بودند. ایشان یک کار هم از پانتم ترجمه کردند که در آن کار هم برخی خطاهای مفهومی راه پیدا کرده. چنان که در می‌یابم، چه در فلسفه قاره‌ای و چه در سنت فلسفه تحلیلی باید کسانی پای در وادی ترجمه متون تخصصی بگذارند که با این مفاهیم و مضامین آشنایی جدی داشته، در این کار اهلیتی دارند. البته زبان‌دانی شرط است و باید شخص به قدر مکفی، هم با زبان مبدا و هم زبان مقصد آشنایی داشته باشد. اما علاوه بر این، مترجم باید با آن سنت فلسفی هم آشنا باشد تا بتواند آن مفاهیم را به‌نیکی به زبان مقصد منتقل کند. باید در آن فضای فکری زندگی کند و دم بزند تا بتواند برای مفاهیم و واژگان، معادل‌های دقیق و درستی بسازد و به اصطلاح از پس ترجمه متن برآید.

برخی هم معتقدند اصلاً ضرورتی برای ترجمه کتاب‌های خیلی تکنیکال فلسفی وجود ندارد با این استدلال که: متونی تا این حد تخصصی به درد مخاطبان عام نمی‌خورد و از سوی دیگر مخاطب خاص هم که در این حوزه تحصیل کرده لابد می‌تواند – و اصلاً بهتر است – از متن اصلی استفاده کند. بنابراین لزومی برای ترجمه چنین آثاری وجود ندارد.

با این استدلال موافق نیستم. چنان که در مقدمه برخی از آثار فلسفی نظیر «زبان و تصویر جهان»، «عام و خاص در اخلاق»، «سکوت و معنا» و «درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق» آورده‌ام، از قضا برای غنا بخشیدن به زبان فلسفی خود، احتیاج داریم به زبان مادری در این باب فکر کنیم. بر ساختن معادل‌های خوب و آنها را در قالب جملات درست‌ساخت به کار بستن، در این میان نقش بی‌بدیلی دارد.

منظورتان از تالیف، تولید فکر است یا پرداختن به نوعی تفسیر؟

هر دو؛ یعنی هم تفسیر آن آموزه‌های فلسفی و هم نگارش مقاله‌های مستقل. فرض کنید کسی مقاله‌ای انتقادی درباره فلان فیلسوف می‌نویسد. مقاله‌ای که هم متضمن تبیین مولفه‌های فلسفی اوست، هم نقد ایده‌های او. این کار افزون بر شرح صرف است و مسلماً بر غنای زبان فلسفی ما می‌افزاید.

این معادل‌سازی‌ها را چه کسانی باید انجام دهند؟

اهل فن و کسانی که در این باب ورودی دارند. مترجم که با مباحث فلسفی آشناست می‌تواند با کسانی که ذوق زبانی دارند مشورت کند و معادل‌های پیشنهادی خود را طرح کند و این گونه به غنای ذخیره واژگانی فلسفی ما مدد رساند. می‌توان متون فلسفی را تا حد میسر به زبان شسته‌رفته فارسی برگرداند و سپس به مدد شرح‌هایی که بر آن نوشته می‌شود و مقالاتی که در ادامه راجع به آن نوشته می‌شود، فضای فرهنگی و فلسفی را از این حیث غنی کرد. در کارهایی که درباره فلسفه ویتگنشتاین در ۸۷ سال اخیر انجام داده‌ام، به قدر طاقت بشری کوشیده‌ام گامی در این راستا بردارم. ترجمه من از «رساله منطقی-فلسفی» همراه است با شرحی حدوداً صد و هشتادونود صفحه‌ای. این شرح به مخاطب کمک می‌کند که با این کتاب کلاسیک فلسفی بیشتر آشنا شود. یک کتاب کلاسیک اگر خوب ترجمه شود و تفاسیر خوبی بر آن نوشته شود مسیر ما را هموار و ذخیره واژگانی فلسفی ما را افزون می‌کند. در عین حال ترجمه روان و رهگشا از ادبیات ثانویه (secondary literature) نیز در این میان رهگشاست. در عین حال، ترجمه این آثار ما را از ترجمه متون کلاسیک بی‌نیاز نمی‌کند. امیدواریم دیگر آثار کلاسیک با ترجمه‌های باکیفیت و خوب و احیاناً توأم با شرح به علاقه‌مندان عرضه گردد. مثلاً سیاوش جمادی، افزون بر ترجمه «هستی و زمان»، کتابی با عنوان «زمینه و زمانه پدیدارشناسی» منتشر کرده‌اند که مسلماً به غنای ادبیات بحث و ارتقا و اعتلای اندیشه فلسفی ما در حوزه پدیدارشناسی کمک می‌کند.

نقش نقد آثار ترجمه‌ای را در ارتقای کار ترجمه تا چه حد راهگشا می‌دانید؟

موثر است. اگر نقدهای خوبی بر کارهایی که منتشر می‌شوند، نوشته شود، قاعدتاً محترمانه و نه در مقام تخفیف شخصیت مترجم و نویسنده، می‌تواند بسیار موثر باشد. البته شخصیت نویسنده باید از ایده‌هایش جدا شود. اگر این امر محقق شود – که متأسفانه در برخی موارد این تفکیک صورت نمی‌گیرد – نقد خیلی خوب است؛ هم کمک می‌کند افراد در هنگام انتشار کارشان دقت کنند و هم وقتی این آثار انتقادی منتشر می‌شود، به کار خود آن مترجم برای اصلاح چاپ‌های بعدی آن اثر، همچنین آثار دیگرش می‌آید. منتقدان و مترجمان دیگر نیز می‌توانند از آن استفاده کنند و در کارهای خود آن را به کار گیرند. نقد به شرطی خوب است که منتقد از جاده انصاف خارج نشود و این امر بدل به تسویه حساب‌های شخصی نشود. همچنین از آن سو نیز در کار نقد یک اثر نباید دچار آنچنان

وسواسی شد که از افراد تهورستانی شود، بدین معنا که گمان کنند نباید پای در میدان ترجمه بگذارند؛ چرا که کار باید آن قدر دقیق باشد که هیچ خبط و خطایی در آن راه پیدا نکند. به هر حال، به رغم زحمت زیادی که مترجم می‌کشد، محصول کار او عاری از خطا نخواهد بود ضمن این که باید تفاوت بین خطایی که در یک ترجمه راه پیدا می‌کند و اختلاف سلیقه را به رسمیت شناخت. پاره‌ای از موارد، اختلاف سلیقه در میان مترجمان وجود دارد. منتقد نباید در مقام انتقاد از یک ترجمه، سلیقه خود را رجحان ببخشد و بدین معنا بگوید فلانی بر نهج خطا پای نهاده است. ضرب‌المثلی هست بدین مضمون که به قطار ایستاده کسی سنگ نمی‌زند؛ وقتی راه می‌افتد به آن سنگ می‌زنند. نباید کسانی که خود کار نمی‌کنند، تنها در مقام عیب‌جویی از دیگران بر آیند و از افراد تهورستانی کنند، بلکه باید تعادلی در این میان برقرار شود. البته قطعاً باید در کار ترجمه، جدیت و صلاحیت علمی، توانمندی و آشنایی با زبان مبدا و مقصد در کار باشد. در غیر این صورت اثر ترجمه شده باید نقد شود. نقدی که نسبتی با کمال‌گرایی (perfectionism) ندارد و شخصیت مترجم را نشانه نرود و به کار او پردازد، خیلی هم مبارک است و علاوه بر این که به مترجم کمک می‌کند، به کار دیگرانی می‌آید که شاهد و ناظر این بحث‌های معرفتی در فضای عمومی هستند.